

[مفهوم وصف 1](#_Toc90410635)

[تفصیل مرحوم نائینی در مورد مفهوم وصف 1](#_Toc90410636)

[اشکال اول به تفصیل مرحوم نائینی 1](#_Toc90410637)

[اشکال دوم به تفصیل مرحوم نائینی 2](#_Toc90410638)

[تفصیل مرحوم خویی 2](#_Toc90410639)

[ثمره تفصیل از منظر مرحوم خویی 3](#_Toc90410640)

[احترازی بودن قید از منظر مرحوم خویی 3](#_Toc90410641)

[اشکال استاد به ثمره بیان شده از جانب مرحوم خویی 4](#_Toc90410642)

[اشکال استاد به اصل ادعای مرحوم خویی 4](#_Toc90410643)

**موضوع**: بررسی کلمات /مفهوم وصف /مفاهیم

# مفهوم وصف

## تفصیل مرحوم نائینی در مورد مفهوم وصف

بحث در مورد تفصیلاتی بود که در مفهوم وصف گفته شده است. تفصیل اول از مرحوم نائینی بود. ایشان فرمود اگر وصف، قید حکم باشد مفهوم دارد و اگر قید متعلق یا موضوع باشد، مفهوم ندارد. در مورد تفصیل ایشان صحبت کردیم. یک مشکلی که در کلام ایشان وجود دارد و مرحوم خویی هم متعرض شده است، این است: بحث ما کما سیاتی در وصف معتمد بر موصوف است. اگر وصف ما معتمد به موصوف نباشد از قبیل لقب است و مفهوم ندارد. خود مرحوم نائینی این مطلب را دارد.

### اشکال اول به تفصیل مرحوم نائینی

اگر بحث ما در مورد وصف معتمد بر موصوف است چگونه قید می­تواند قید به حکم باشد؟ اگر معتمد به موصوف است پس قید همان موصوف است. این که احتمال داده است در بعضی از موارد قید به حکم مرتبط باشد، عرفیت ندارد. اکرم الرجل العالم، عالم قید وجوب اکرام باشد عرفیت ندارد. ابناء محاوره این را خروج از طریق تکلم می­دانند. لذا حق با مرحوم خویی است که قید حکم در صوتی که قید معتمد به موصوف باشد صغری ندارد.

### اشکال دوم به تفصیل مرحوم نائینی

اما اصل مساله. یجب اکرام زید عند مجیئه. در این موارد ظاهر این است که قید، قید حکم است؛ ولی باز هم مفهوم ندارد. حالا حرف این است مجرد این که چیزی که قید حکم باشد مفهوم دارد؟ مرحوم نائینی در شرط می­گفت مقتضای اطلاق شرط نفی سائر قیود است پس قید منحصر به همین شط است. لازمه انحصار مفهوم بود. مثلا مجیئئ زید را فرض کرده و بعد وجوب اکرام را گفته است. این وجوب اطلاق دارد و از طرف مجیئ زید ضیق شده است و نسبت به سائر خصوصیات اطلاق دارد. در حقیقت اطلاق، همه قیود را نفی می­کند و در نتیجه منحصر به مجیئ است و کشف مفهوم می­کند.

ادعا این است که این اطلاق در جمله ناقصه منعقد نیست. اگر گفت اکرم زیدا عند مجیئه. این وجوب اکرام اطلاق ندارد. فقط جعل وجوب اکرام عند المجیئ است و اطلاق ندارد که از اطلاقش انحصار سبب را کشف کنیم. مدلول تصوری فقط مقید شده است که در کلمات مرحوم صدر هم وجود دارد و به کلام ایشان هم متعرض خواهیم شد.

فرق بین شرط و وصف در همین نکته است که در وصف وجوب اکرام اطلاق ندارد ولی در شرط وجوب اکرام به صورت مطلق فرض شده است.

فرمایش مرحوم نائینی در باب شرط که با اطلاق شرط انحصار را ثابت می­کرد در اینجا جاری نیست لذا این که فرموده است اگر قید، قید حکم باشد مفهوم دارد صحیح نیست. مجرد قید که فایده ندارد بلکه باید منحصره باشد.این انحصار در باب وصف وجود ندارد.

## تفصیل مرحوم خویی

قبل از مرحوم خویی مرحوم ایروانی و بروجردی این تفصیل را مطرح کرده است ولی انصاف این است که ایشان منقح تر مطرح کرده است لذا میگوییم تفصیل مرحوم خویی.

مرحوم خویی فرموده است: اگر قیدی برای متعلق آورده شد، دلالت دارد بر این که طبیعی متعلق و موضوع، موضوع برای حکم نیست. مثلا می­گوید اکرم العالم العادل، معلوم می­شود که طبیعی عالم، موضوع نیست. در عین حال از سائر حصص وجوب اکرام را نفی نمی­کند. این خطاب می­گوید عالمی که هیچ خصوصیتی ندارد –خصوصیتی که محتمل الدخل است- نه زهدی نه عملی نه سیادتی نه شهرتی نه خدمتی .... موضوع حکم نیست. عادل کشف می­کند که طبیعی عالم بدون خصوصیت محتمل الدخل وجوب اکرام ندارد ولی اگر عالمی باشد که هاشمی باشد و احتمال دارد که هاشمی بودن جای عادل بودن را بگیرد، وجوب اکرام را نفی نمی­کند. لذا منبه آن این است که اگر بگوید اکرم العالم الهاشمی، با خطاب قبلی تعارضی ندارد. نسبت به سائر حصص مسکوت است. نسبت به عالم هاشمی ممکن است وجوب اکرام وجود داشته باشد. اما نفی وجوب اکرام از طبیعی عالم می­کند.

### ثمره تفصیل از منظر مرحوم خویی

بعد یک ثمره ای مطرح کرده است. ایشان فرموده علما در مطلق و مقید اگر وحدت مطلوب باشد مطلق را حمل بر مقید می­کنند. این مطلب پر واضح است. مثلا یک کفاره بیشتر نیست اعتق رقبه را حمل بر مومنه می­کنند. یک حکم، یک موضوع دارد. ولی در جایی که وحدت مطلوب احراز نشده است و شاید مولا دو مطلوب دارد مثل اکرم العالم –به مناسبت حکم و موضوع هر عالمی که مبتلا به است- از طرفی می­گوید اکرم العالم العادل، حمل مطلق بر مقید نمی­شود. در مثال مذکور گفته می­شود که عالم عادل افضل است. یعنی مقید حمل بر افضل افراد شده است.

ایشان مدعی است که ثمره مبنای ما این است که در مطلق و مقیدی که وحدت مطلوب احراز نشده است، حمل مطلق بر مقید می­شود چرا که وقتی که اکرم العالم العادل صادر شد کشف می­شود که عالم موضوع حکم نیست. از قید می­فهمیم طبیعی موضوع نیست پس مراد از اکرم العالم که مطلق است، عالم عادل است.

کأنّ ایشان می­گوید این دو خطاب با هم تنافی دارند. یکی می­گوید طبیعی و دیگری می­گوید طبیعی نه. وقتی که تنافی داشتند مطلق حمل بر مقید می­شود.

### احترازی بودن قید از منظر مرحوم خویی

مرحوم خویی قائل است به این که وصف مفهوم فی الجمله دارد. نکته این است: اصل در قید احترازی است یعنی از چیز دیگری احتراز می­خواهد بکند و الا لغو است. بنا بر این معلوم می­شود که طبیعی، این حکم را ندارد. اگر بنا باشد وجوب اکرام برای طبیعی عالم باشد، عادل قید توضیحی و تاکیدی است در حالی که خلاف ظاهر است. احترازیت یعنی دخالت و لازمه دخالت این است که طبیعی این حکم را ندارد. پس در متفقینی که احراز وحدت مطلوب نشده است حمل مطلق بر مقید می­شود. لذا ایشان در حمل مطلق بر مقید توسعه می­دهد چه وحدت مطلوب احراز بشود و چه احتمال داده شود. در فقه مرحوم خویی هم در مواردی به این مطلب عمل کرده است.

#### اشکال استاد به ثمره بیان شده از جانب مرحوم خویی

مرحوم خویی فرمود ثمره بحث ما این است که در مطلق و مقیدی که احتمال وحدت مطلوب بدهیم مطلق بر مقید حمل می­شود در حالی که این مطلب ثمره نمی­تواند باشد. ایشان می­فرماید: قید دخالت دارد، سلمنا یعنی حکم برای طبیعی نیست؛ اما نتیجه نمی­دهد که مراد از مطلق، مقید باشد.

مثلا قید عادل، دخالت در حکم دارد، سلمنا، اما این که مراد از اکرم العالم، عالم عادل است صحیح نیست نهایتش این است که مراد از اکرم العالم، طبیعی نیست.

ایشان می­گوید اصل در قید احترازیت است، قبول کردیم و معنایش این است که طبیعی عالم وجوب اکرام ندارد و درست است چرا که لازمه دخالت همین است اما این که کشف کند مراد از اکرم العالم، عالم عادل است، صحیح نیست. اکرم العالم به مقداری که ظهور دارد رفع ید می­کنیم و عالمی که هیچ خصوصیتی ندارد را شامل نمی­شود، این مطلب را قبول کردیم اما این که اثبات حکم برای مقید کند، صحیح نیست.

دقت کنید مفاد خطاب، نفی حکم از طبیعیت است، نه این که اثبات حکم برای مقید کند لذا ما هیچ تنافی بین این دو خطاب احساس نمی­کنیم. اگر مراد از عالم ، عالم عادل است باید تنافی باشد چرا که کشف، فرع بر تنافی است.

#### اشکال استاد به اصل ادعای مرحوم خویی

این که اصل در قید احترازیت است و مقتضای احترازیت این است که حکم برای طبیعی ثابت نشده است، درست است یعنی نکته ای وجود دارد که که قید آورده می­شود و بعید است کسی بگوید اکرم الانسان الناطق، نطق در انسان هست؛ اما لازمه احترازیت نفی حکم از طبیعت باشد، صحیح نیست.

آوردن قید یک نکته ای دارد مثلا عادل برای عالم یک نکته دارد ولی می­خواهد بگوید طبیعی عالم وجوب اکرام ندارد، صحیح نیست و نکته آن منحصر به این مطلب نیست. ممکن است طبیعی عالم وجوب اکرام داشته باشد و قید عادل دخالت دارد ولی دخالت در وجوب جدید دارد. خطاب اکرم العالم العادل یک جعل جدیدی است و به خاطر اهتمام این را دخیل دانسته است.

اگر بگوییم چرا دوباره جعل کردی؟ می­گوید به خاطر این که مهم بوده است.

اگر کسی به عادل اهتمام بیشتری داشته باشد و یک وجوب جدیدی جعل کرده باشد، کار لغوی کرده است؟ در خطاب جدید احتراز هست یعنی تخصیص حکم در جعل جدید به عادل است. یا این که به خاطر این است که محل ابتلا عادلها هستند. احترازیت معنایش این است که احتراز از جعل جدید می­کند اصلا ممکن است وقتی که حصه جعل می­شود یک ملاک جدیدی داشته باشد. وقتی که عالم عادل شد، یک ملاک جدید برای وجوب جدیدی است. یک وجوب دیگری به ملاک دیگری است. ارتکاز همین را می­گوید که اثبات شیئ نفی ما عدا نمی­کند. امر متعارفی است که در فرضی که هم مطلق ملاک دارد، یک بار برای مطلق جعل صورت می­گیرد و یک بار هم برای مقید جعل می­کنند. هدف نفی حکم از طبیعت نیست.

مردم از دو خطابی که وحدت مطلوب احراز نکردید، چه میفهمند؟ دقت مرحوم ایروانی را می­فهمند یا این که می­گوید اکرام همه عالم ها را می­خواهد و چون که نسبت به عادل اهمیت داشته است دوباره گفته است. یا این که می­خواهد به تدریج حکم را بگوید. مثلا اول می­گوید به طلبه های خراسانی شهریه بده. حکمت تدریج و ابتلا و اهتمام و جهات عدیده ای که منشا برای جعل جدیدی می­شود سبب می­شود که ما نتوانیم از آوردن قید، کشف کنیم که ذات حکم ندارد. چنان چه نمیفهمدیم نسبت به حصص مفهوم ندارد. اگر قید این هنر را داشته باشد از همه نفی می­کند و اگر این هنر را نداشته باشد بالجمله این هنر را ندارد و تفصیل مذکور عرفیت ندارد.